



چرا اسرائیل از حل و فصل اختلافات تهران و واشنگتن می ترسد؟

دست پنهان چشم نگران



فاطمه موسوی کریمی

می دهد که تمرکز استراتژیک دولت ترامپ، بر تقابل با چین به عنوان رقیب اصلی اش است. در چنین چهارچوبی، حمایت بی چون و چرا از طرح های تهاجمی اسرائیل علیه ایران، نه تنها با این اولویت راهبردی ناسازگار است، بلکه می تواند واشنگتن را از رقابت حیاتی قرن بیست و یکم باز دارد. اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده، علاوه بر بُعد ایدئولوژیک، همواره دارای کارکردی استراتژیک نیز بوده است؛ به ویژه زمانی که توانسته در چهارچوب منافع کلان واشنگتن، از جمله در مهار شوروی یا بی ثبات سازی رقبای منطقه ای، ایفای نقش کند. اما با تغییر اولویت های ژئوپلیتیکی آمریکا و تمرکز آن بر مهار چین، جایگاه سنتی اسرائیل به تدریج کم رنگ شده و در صورت حل و فصل مسائل هسته ای با ایران، این جایگاه ممکن است بیش از پیش تضعیف شود. به همین دلیل، یکی از انگیزه های اصلی اسرائیل برای کارشکنی در مسیر مذاکرات، حفظ نقش امنیتی خود در معادلات واشنگتن است؛ زیرا در صورت توافق، حمایت استراتژیک آمریکا کاهش می یابد و اسرائیل دیگر ابزار ضروری سیاست خاورمیانه ای ایالات متحده نخواهد بود.

دیپ استیت، ویتکاف، والتز و دیگران

هرگونه اقدام نظامی گسترده علیه ایران باید در چشم اندازی بزرگ تر و با در نظر گرفتن توازن جهانی قدرت مورد ارزیابی قرار گیرد، چیزی که به نظر می رسد ترامپ نیز، به رغم ظاهر رادیکالش، به خوبی آن را درک کرده است. با این حال، باید توجه داشت که حلقه اطراف ترامپ در قبال ایران یکدست نیست. بخشی از نزدیکان او نظیر پیت هگست و مایکل والتز طرف دار اقدام نظامی علیه ایران هستند و در مقابل، چهره هایی چون جی دی ونس و تولسی گبردارها تأکید کرده اند که آمریکا باید اول به منافع ملی خود بیندیشد. به گزارش واشنگتن پست برکناری مایکل والتز، مشاور امنیت ملی ترامپ، حاصل نارضایتی فزاینده وی از رویکرد تهاجمی او در قبال ایران و هماهنگی نزدیکش با اسرائیل بود؛ امری که با دیدگاه ترامپ درباره اولویت دیپلماسی در تضاد قرار داشت. افشای یک گفت و گو حساس در اپ سیگنال موقعیت والتز را بیش از پیش تضعیف کرد. ترامپ با انتصاب مارکو رویو به عنوان جانشین موقت، عملاً جایگاه سنتی شورای امنیت ملی را تضعیف کرد. این تغییرات بخشی از گرایش فزاینده ترامپ به جایگزینی چهره های سنتی با وفاداران به خط مشی «اول آمریکا» است؛ تغییری که سیاست خارجی ایالات متحده را بیش از گذشته شخصی و متمرکز بر خواسته های ترامپ کرده است.

توییت دونالد ترامپ جونیور، پسر رئیس جمهور که به طور تلویحی نشان می داد استیو ویتکاف - نماینده ویژه ترامپ - تحت فشار شدید «دیپ استیت» قرار دارد، نیز گواهی دیگر بر این فضای دوقطبی درون تیم ترامپ است. اکنون پرسش این است که در نهایت کدام طیف در اطراف ترامپ دست بالا را پیدا خواهد کرد؟ طرف داران تعامل هوشمندانه و تمرکز بر مهار چین، یا طرف داران سناریوی تقابل با نظم کنونی خاورمیانه؟ پاسخ به این سؤال نه فقط آینده سیاست آمریکا در قبال ایران، بلکه معادلات امنیتی خاورمیانه را نیز تا سال ها رقم خواهد زد.

می ترسد)، بلکه پیام روشنی داشت: ترامپ فراتر از نهادهای تصمیم گیر سیاست خارجی آمریکا بر اساس ذهنیت خودش تصمیمات مهم و تأثیرگذار را می گیرد. گزارش نیویورک تایمز به قلم رون برگمن و همکارانش نشان می دهد که بنیامین نتانیاهو در سفر به واشنگتن کشید دونالد ترامپ را برای پذیرش طرح حمله گسترده به تأسیسات هسته ای ایران متقاعد کند، اما در عوض، ترامپ در حضور رسانه ها آغاز مذاکرات مستقیم با ایران را اعلام کرد. این گزارش نشان می دهد باوجود سیاست فشار حداکثری، ترامپ تمایلی به درگیر شدن در یک جنگ مستقیم با ایران را ندارد و تصمیم دارد ابتدا گزینه دیپلماسی را آزمایش کند. این شکاف در اولویت ها بار دیگر اثبات کرد که حمایت آمریکا از اسرائیل، هرچند قوی ولی تابع منافع راهبردی واشنگتن است و البته شعار ترامپ که از طریق آن توانست رأی بسیاری از مردم ایالات متحده را هم به دست بیاورد پایانی بر جنگ های بی پایان (Forever Wars) این کشور و صرف هزینه های جنگ در داخل کشور بود زیرا بسیاری از طرف داران دونالد ترامپ که علقه هایی ملی گرایانه دارند قائل به مداخله در کشورهای دیگر به منظور حفظ امنیت اسرائیل نیستند.

این وقایع نشان می دهد که اگرچه روابط اسرائیل و آمریکا مستحکم و چندلایه است، اما در حال حاضر، تصمیمات مبتنی بر اراده و تصمیمات ترامپ و حلقه مشاورانش است و حمایت از اسرائیل تا جایی ادامه می یابد که آمریکا را از اهداف اصلی اش که مهار چین و روسیه است دور نکند. برای رسیدن به این هدف، ترامپ باید سریع تر پرونده هسته ای ایران را ببندد در اینک جنگ همه جانبه ای را علیه ایران آغاز کند.

ایپک، لابی بی رقیب

با این حال، آنچه این شکاف را در عرصه سیاست عمومی و رسانه ای پنهان نگه می دارد، قدرت لابی ایپک است؛ لابی ای که توانسته اسرائیل را به یکی از ارکان ثابت سیاست خارجی آمریکا بدل کند. ولی باید دو نکته را هم در نظر داشت. اول آنکه این نقش همیشگی و غیرقابل تغییر نیست و دوم اینکه قدرت این لابی به خاطر نبود لابی مؤثری است که بدیل آن باشد و دقیقاً در این قسمت است که ایران باید بازی خود را تعریف کند. توییت سید عباس عراقچی در تاریخ ۸ اردیبهشت را می توان ذیل همین مفهوم معنا کرد. وی با تیزهوشی و بهره گیری از شخصیت شناسی ترامپ به درستی تلاش کرد پیام ایران را از طریق زبان رسانه ای و ادبیاتی خاص منتقل کند؛ زبانی که برای شخصی چون ترامپ که خودش را بهتر و باهوش تر از پیشینیانش می داند دلپذیرتر است. این نشان می دهد که در غیاب یک لابی رسمی در واشنگتن، بهره گیری هوشمندانه از رفتارشناسی بازیگران و شکاف های درون ساختار تصمیم گیری آمریکا می تواند گره گشا باشد.

در مجموع، آنچه اکنون در سیاست آمریکا مشهود است، اولویتی روشن در مهار قدرت اقتصادی و نظامی چین است، نه ورود به یک جنگ پرهزینه دیگر. اعمال تعرفه های سنگین بر کالاهای وارداتی از چین، افزایش محدودیت های تکنولوژیک و تشکیل ائتلاف های اقتصادی جدید مانند اتحاد های هند - قیانسوسیه، همگی نشان

روابط میان ایالات متحده و اسرائیل را نمی توان بدون درک عمیق از ساختار سیاست داخلی آمریکا و نقش آفرینی دو حزب اصلی این کشور تحلیل کرد. طی سال های اخیر، آمریکا چهره ای دوگانه از خود به نمایش گذاشته است: از یک

سو، آمریکای تحت رهبری دموکرات ها که باتکیه بر نهادهای و پیمان های بین المللی، در پی مهار بحران ها است و از سوی دیگر، آمریکای جمهوری خواهان - یا دقیق تر بگوییم، آمریکای دونالد ترامپ - که با بی اعتنائی به سنت های نهادی و اتکای بی واسطه به تصمیمات شخصی، به پیشبرد اهداف فردی و ایدئولوژیک خود می پردازد. در این میان، اسرائیل نقشی تعیین کننده ایفا می کند؛ نقشی که بخش بزرگی از آن مدیون لابی قدرتمند ایپک در واشنگتن است. گرچه اسرائیل روابط بسیار گرمی با ایالات متحده دارد و این دو کشور را اغلب شرکای راهبردی و ناگسستی می خوانند، اما برخلاف آنچه گاه در رسانه ها یا اظهارنظرهای رسمی مطرح می شود، اسرائیل ایالت پنجاه و یکم آمریکا نیست. این کشور دارای منافع مستقل، اولویت های امنیتی خاص خود و گاه راهبردهایی است که لزوماً با دیدگاه های واشنگتن همسو نیست. هرچند در بسیاری از مواقع، مواضع دو طرف به ظاهر هم راستا جلوه می کند، اما در بحران های حساس اختلافاتی بنیادین میان آن ها بروز می یابد.

نمونه ای از این شکاف پس از «وعده صادق ۲» نمایان شد؛ وقتی که اسناد طبقه بندی شده ای از وزارت دفاع آمریکا که جزئیاتی از آمادگی های نظامی اسرائیل برای حمله احتمالی به ایران را نشان می دادند، در تاریخ مهر ۱۴۰۳ منتشر شدند. این اسناد که توسط آژانس اطلاعات ژئوسپاتیال ملی (NSA) و آژانس امنیت ملی (NGA) تهیه شده بودند، شامل تصاویر ماهواره ای، مسیرهای پرواز پهپادها، جابه جایی تسلیحات پیشرفته و تمرینات نیروی هوایی اسرائیل در روزهای ۱۵ و ۱۶ اکتبر بودند. تحلیلگران احتمال می دهند این افشاگری عاقدانه صورت گرفته باشد. افشای این اسناد فوق محرمانه نشان می داد که مقامات نظامی آمریکا آشکارا در پی پرهیز از ورود به جنگی مستقیم با ایران بوده اند. این واقعیت، تأکید می کند که هرچند آمریکا از لحاظ سیاسی و امنیتی حامی اسرائیل است، اما در عین حال، در تلاش است تا از کشیده شدن به جنگی فراگیر که می تواند منافع راهبردی اش در منطقه را به خطر اندازد، جلوگیری کند.

وعده صادق ۲ و اطلاعات طبقه بندی شده

این اختلافات در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ نیز خود را به شکلی دیگر نشان داد. هرچند ترامپ به دلیل خروج از برجام و اتخاذ سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران و ترور سردار شهید سلیمانی، محبوبیت زیادی در میان مقامات اسرائیلی به دست آورد، اما ترامپ دور دوم همه را غافلگیر کرد. نماد بارز این سیاست در رفتار تحقیرآمیز ترامپ با بنیامین نتانیاهو در کاخ سفید بروز یافت؛ جایی که ترامپ بدون مقدمه و در حضور خبرنگاران، نتانیاهو را غافلگیر و اعلام کرد که آمریکا به صورت مستقیم با ایران وارد گفت و گو شده است. این حرکت نه تنها به شکلی آشکار نتانیاهو را در موضع ضعف قرار داد، (زیرا نتانیاهو می داند ترامپ، بایدن نیست و از عکس العمل او در صورت مخالفت علنی با تصمیماتش